



Use of the character "Meysam Tammar" in contemporary Arabic poetry (Case example: the Poetry of Hassan Ale Hatit al-Amili and Jasim al-Sahayyeh)



Doi:10.22067/jallv15.i4.2305-1265

Rsoul Khammar¹

PhD Candidate in Arabic Language and Literature, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran.

Sayyed Mahdi Nouri keyzaghani¹

Associate Professor in Arabic Language and Literature, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran.

Abbas Ganjali

Associate Professor in Arabic Language and Literature, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran.

Hosain Shams Abadi

Associate Professor in Arabic Language and Literature, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran.

Received: 6 November 2023 | Received in revised form: 14 January 2024 | Accepted: 3 March 2024

Abstract

In contemporary literature, poets, writers, and artists have shown a special focus on symbols in their literary works, such as poems, stories, and plays. One form of symbolism is the incorporation of various historical, religious, and mythological figures in contemporary Arabic poetry. A modern poet, akin to a historian, does not solely view history through historical data but imbues historical characters with personal experiences and societal context to convey spiritual concepts and dynamic implications to readers. Meysam Tammar, a companion of the Prophet and loyal friend of Imam Ali (AS), holds significant presence in the poetry of some contemporary poets. This article examines the symbolic significance of this character in the works of two Arab poets: "Jasim al-Sahayyeh" from Saudi Arabia and "Hasan AleHatit al-Amili" from Lebanon. Given the lack of prior research on Maysham Tamar's portrayal in contemporary Arabic poetry, investigating this theme is crucial. The analysis reveals that Maisham's virtues like righteousness, truthfulness, outspokenness, resilience against oppressors, and martyrdom have led modern poets to center their poems around his character. These two poets have associated themselves with Maitham in their poetry to elucidate societal issues and express their experiences, concerns, and reformist ideas beyond Maitham's persona

Keywords: Contemporary Arabic poetry, the call of Character, Meysam Tamar, Hassan aleHatit al-Amili, Jassim al-Sahayeh.

¹ .Corresponding author. Email: sm.nori@hsu.ac.ir



زبان و ادبیات عربی، دوره پانزدهم، شماره ۴ (پیاپی ۳۵) زمستان ۱۴۰۲، صص: ۶۰-۷۶

فراخوانی شخصیت «میثم تمار» در شعر معاصر عربی

(نمونه موردی: شعر حسن آل حطیط العاملی و جاسم الصحیح)



(پژوهشی)

رسول خمر^۱ (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزواری، ایران)

سید مهدی نوری کیدقانی^۱ (دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزواری، ایران، نویسنده مسئول)

عباس گنجعلی^۱ (دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزواری، ایران)

حسین شمس‌آبادی^۱ (دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزواری، ایران)

Doi:10.22067/jallv15.i4.2305-1265

چکیده

در ادبیات معاصر شاعران، ادیبان و هنرمندان، در آثار ادبی خود اعم از شعر، داستان، نمایشنامه و غیره به نماد توجه ویژه- ای نشان داده‌اند. یکی از جلوه‌های نمادگرایی فراخوانی شخصیت‌های مختلف تاریخی، مذهبی، اسطوره‌ای و... در شعر معاصر عربی است. شاعر معاصر -برخلاف مورخان- از دریچه داده‌های تاریخی و پیوند منطقی میان آن‌ها به تاریخ نمی-نگرد، بلکه از تجربیات خود و با توجه به شرایط کنونی جامعه خود به شخصیت‌های تاریخی ابعادی را می‌افزاید و بدین وسیله معناها و دلالت‌های پویایی را که می‌خواهد به ذهن خواننده می‌رساند. یکی از شخصیت‌های که در شعر برخی شاعران معاصر حضوری پر معنا دارد، صحابی پیامبر و یار باوفای امام علی (ع) میثم تمار است. در مقاله حاضر به شیوه توصیفی-تحلیلی چگونگی فراخوانی این شخصیت در شعر دو تن از شاعران معاصر عرب یعنی «جاسم الصحیح» از عربستان و «حسن آل حطیط العاملی» از لبنان مورد واکاوی قرار گرفته است. از آنجاکه بر روی فراخوانی شخصیت میثم تمار در شعر معاصر عربی تاکنون پژوهشی انجام نگرفته است، بررسی و تحقیق درباره این موضوع، مهم و ضروری می‌نماید. یافته‌های بحث نشان می‌دهد که ویژگی‌های شخصیتی میثم چون حق‌مداری، حق‌گویی، صراحت سخن، پایداری در برابر ستمگران و رسواسازی آن‌ها باعث شده دو شاعر مذکور با حس تجربه مشترک، شخصیت وی را محور قصاید خود قرار دهند. این دو شاعر با همزادپنداری خود و میثم به فراخوانی او در شعر خود پرداخته‌اند و سعی کرده‌اند مشکلات و نابسامانی‌های سیاسی و فرهنگی جامعه و تجارب، دغدغه‌ها و اندیشه‌های اصلاحی خویش از ورای شخصیت میثم به خواننده منتقل کنند.

کلیدواژه‌ها: شعر معاصر عربی، فراخوانی شخصیت، میثم تمار، حسن آل حطیط العاملی، جاسم الصحیح.

۱. مقدمه

فراخوانی شخصیت‌ها گونه‌ای از کاربست نمادها در ادبیات معاصر عربی و فارسی است. رمز (نماد) در لغت عربی به معنی اشاره با لب‌ها، چشم‌ها، ابروها، دست، دهان یا زبان است. چنانکه در نخستین واژه‌نامه‌های عربی آمده است: الرمز باللسان: الصوت الخفی؛ و یکون الرمز: الإیماء بالحاجب بلا کلام (الفراهیدی، ج ۷: ۳۶۶) زوزنی این مصدر را «اشارات کردن به لب یا به ابرو یا به چشم» معنا می‌کند. (زوزنی، ۱۳۷۴: ۲۳) در اصطلاح ادبی نماد، «یکی از شگردها و ترفندهای تصویرگری و از جمله امور حوزه بیان است. نمادهای ادبی بیش از آنکه از حوزه‌های دیگر تقلیدشده باشند زاییده ذهن خلاق نویسنده و شاعر است حتی چنانچه نماد از جای دیگر وام گرفته شده باشد بنا به شرایط اثر تغییر می‌کند و نقش تازه‌ای به خود می‌گیرد» (داد، ۱۳۸۵: ۵۰۰)

گرچه به قول ژوزف شلهود «اعراب پیش از اسلام، صاحب اساطیری بوده‌اند و به‌رغم مخالفت اسلام با معتقدات کهن، هنوز هم می‌توان پاره‌هایی از روایات اساطیری عرب را گرد آورد» (ستاری، ۱۳۸۴: ۲۶)؛ اما «ادبیات عربی تا عصر حاضر، نمادگرایی و به عبارتی رمزگرایی یا سمبولیسم را به معنای فنی و به‌عنوان مکتب ادبی مستقل و دارای اصول اجتماعی و زیباشناختی نمی‌شناخت و در نیمه دوم قرن نوزدهم با سمبولیسم آشنا شد» (فتوح، ۱۹۸۹: ۱۶) شاعر معاصر سیرخلاف مورخان- از دریچه داده‌های تاریخی و پیوند منطقی میان آن‌ها به تاریخ نمی‌نگرد، بلکه از ذات خود و طبع روان خویش به شخصیت‌های تاریخی ابعادی را می‌افزاید و بدین‌وسیله معانی و دلالت‌های پویایی را که می‌خواهد به ذهن خواننده می‌رساند. (الحداد، ۱۹۸۶: ۸۰) میراث تاریخی با داده‌های ارزنده خود از جمله شخصیت‌ها، نبردها و درگیری‌ها، بستری مناسب و بارور برای غنی‌سازی متن شعری به حساب می‌آید (همتی و پور حشمتی، ۱۴۴۳: ۶) با استفاده از نماد، عقیده و گفتاری که ممکن است یکنواخت و تکراری به نظر آید، می‌تواند به اندیشه‌ای تازه با بار معنایی اثرگذار و پویا تبدیل شود. (نک: سلیمان: ۱۳۷۶ ش: ۱۷۶) در نیمه دوم قرن بیستم شاعران معاصر عرب از اسطوره و رمز استقبال پرشوری کردند که بیان اسباب و دلایل آن از حوصله بحث خارج است؛ اما به‌طور مجمل یکی از این دلایل وضعیت خاص سیاسی و فرهنگی جامعه است. «اگر شرایط اجتماعی یا سیاسی ویژه‌ای بر ادبیات حاکم گردد، ممکن است گرایش به رمز در آن پدید آید این شرایط ادیب را وادار می‌کند که برای بیان عقاید و افکار خود در پس پرده رمز پنهان گردد» (محمد سعید، ۱۳۷۸: ۲۲) برای همین است که می‌بینیم در دوران معاصر «اسطوره‌های بابلی، مصری، حتی، فینیقی، یونانی، عربی قبل از اسلام و شخصیت‌های مسیحی و داستان‌های اسلامی گذشته به شعر عربی نفوذ کرد» (عباس، ۱۹۹۲: ۱۲۸) «شاعر به اسطوره‌ها بازمی‌گردد تا با استفاده از آن‌ها تجارب خویش را به‌صورت غیرمستقیم بیان کند و این اسطوره‌ها در ساختار قصیده ادغام می‌شود تا یکی از عناصر سازنده آن باشد» (موسی، ۲۰۰۰: ۸۹) «شاعر معاصر عرب با فراخوانی اسطوره‌ها و شخصیت‌های نمادین می‌خواهد گذشته را به حال و پنهان را به پیدا پیوند دهد، همان‌گونه که سعی دارد ما را باتجربه فکری و احساسی خویش که به اعماق وجود کهن انسان فرورفته آشنا کند. (بلحاج، ۱۳۹۵: ۱۸۲)

یکی از انواع استفاده از نمادها، شگرد «فراخوانی» (در عربی: استدعاء) شخصیت‌های مختلف تاریخی، مذهبی، ملی و... در شعر معاصر عربی است. «شاعر معاصر این شخصیت‌ها را فرامی‌خواند تا بعدی از ابعاد تجربه خویش را از خلال آن‌ها ترسیم نماید یعنی این شخصیت‌ها یک ابزار بیان در دست شاعر است تا رؤیای معاصر خویش را با آن‌ها بیان کند.» (زاید، ۱۹۹۷: ۱۳) البته پرواضح است که همه شخصیت‌های تاریخی چنین پتانسیلی را ندارند بلکه شاعر شخصیت‌هایی را برمی‌گزیند که جنبه‌ای از شخصیت یا بخشی از زندگی و زمانه آن‌ها برجسته و خاص است و با تجربه‌ها و دغدغه‌های شاعر همخوانی دارد. این شخصیت‌ها شامل شخصیت‌های پیامبرانی چون حضرت مسیح، آدم، خضر، محمد، ایوب، موسی (علیهم‌السلام) و نیز اهل‌بیت و امامان مانند حضرت علی (ع)، حضرت زهرا (س)، امام حسین (ع) و برخی صحابه چون ابوذر غفاری و برخی اسطوره‌های عربی مانند زرقاء یمامه و عنتره و شاعرانی چون متنبی، مهیار دیلمی و... می‌شود. «گزینش و کاربست چهره‌های یاد شده از سوی شاعران این دوره، بسته به ماهیت تجربه‌ها، نوع دغدغه، شرایط محیطی، اوضاع سیاسی و اجتماعی و... دارد» (نجفی ایوکی، ۱۳۹۲: ۱۵۸)

«میثم تمار» از جمله شخصیت‌های برجسته شیعی در صدر اسلام است که نسبت به اهل‌بیت پیامبر (ع) و به‌ویژه امام علی (ع) محبت و ارادت ویژه‌ای داشته است. «میثم فرزند یحیی از سرزمین نهروان (منطقه‌ای میان عراق و ایران) بوده است، برخی او را ایرانی و از مردمان فارس دانسته‌اند و لقبش را «ابوسالم» ذکر کرده‌اند» (محدثی، ۱۳۷۵: ۱۰) ابن حجر عسقلانی، میثم تمار را در شمار اصحاب پیامبر اکرم (ص) به حساب آورده است (عسقلانی، ۱۹۹۵، ج ۳: ۴) و برخی هم او را از تابعین و اسلامش را پس از رحلت پیامبر (ص) می‌دانند (موسوی زنجان رودی، ۱۳۸۸: ۱۲) «ابن ابی الحدید معتزلی» از مفسرین و علمای قرن هفتم هجری، در این باره می‌گوید: «میثم ابتدا غلام زنی از طایفه «بنی اسد» بود، حضرت علی (ع) او را از آن زن خریداری نمود و آزادش کرد.» (ابن ابی الحدید، ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۹۱) امام (ع) پس از آشنایی با میثم تمار، «با مشاهده استعداد روحی و زمینه مناسب وی، دانش و آگاهی‌های بسیاری را به او آموخت و میثم را با اسرار و رازهای نهانی آشنا ساخت، از این رو میثم از علومی بهره‌مند شد که فرشتگان مقرر و رسولان الهی از آن آگاه بودند.» (همان: ۲۹۱) و شیخ مفید، ۱۳۷۶، ج ۱: ۳۲۳) شاگردی در مکتب علوی و اهتمام آن حضرت به تربیت شخصیت میثم از او، شخصیتی والا، رازدار بادانش و حکمت، ثابت‌قدم در راه ایمان و ولایت و محب اهل‌بیت پیامبر (ص)، دارای علو روح، شجاع و نترس در برابر زورگویان و بالأخره سخنوری فصیح و زبان‌آور و مفسری آگاه ساخت. «میثم پیوسته خود را به ارتباط با امام علی (ع) و آموختن وظایف، ملتزم می‌دانست و بادانش خویش، معارف ناب اهل‌بیت را به دیگران منتقل می‌کرد و با دانایی و آگاهی از چهره دیوگونه ستمکاران پرده برمی‌داشت» (صادقی اردستانی، ۱۳۹۱: ۱۰)

در مقاله حاضر به واکاوی فراخوانی شخصیت این صحابی در شعر دو تن از شاعران معاصر عربی یعنی «جاسم الصحیح» از عربستان و «حسن آل حطیط العاملی» از لبنان پرداخته شده است. انتخاب دو شاعر از آن‌روست که در جستارهای انجام‌شده از شاعرانی بودند که چکامه‌هایی مستقل و با رویکرد نمادگرا درباره میثم تمار سروده‌اند؛ شایان‌ذکر است چکامه‌های مزبور به صورت مدح و ثنای مستقیم نیست، یعنی شاعران در این دو قصیده مستقیم به توصیف فضایل اخلاقی و شخصیتی میثم نپرداخته‌اند، بلکه عبارات کارکردی نمادین دارند و شاعران در این قصائد شخصیت میثم را از دل تاریخ

فرامی‌خوانند تا دردها و اندیشه‌های خود را با او به اشتراک بگذارند و با لحنی ادبی و آمیخته با تعابیر مجازی پیام‌ها و ناگفته‌های خود را به مخاطب و جامعه انتقال دهند.

۱.۱. ضرورت و اهمیت پژوهش

واکاوای فراخوانی شخصیت‌های مهم تاریخی، دینی، ملی و... در ادبیات معاصر عربی می‌تواند ما را با دیدگاه و فرهنگ این شاعران آشنا سازد؛ از دیگر سو بر روی فراخوانی شخصیت میثم تمار در شعر معاصر عربی تاکنون هیچ پژوهشی انجام نشده است و نیز در آثار پژوهشی از شاعران مطرح‌شده در این پژوهش خیلی کم سخن به میان آمده است، لذا پژوهش در موضوع کنونی از اهمیت و اولویت برخوردار است.

۱.۲. پرسش‌های پژوهش

پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که علت فراخوانی شخصیت میثم تمار در شعر معاصر عربی چیست و شخصیت میثم چگونه در شعر شاعران تجلی یافته است؟ در پاسخ به پرسش‌های مذکور به‌طور مجمل می‌توان گفت که ویژگی‌های شخصیتی میثم چون حق‌مداری، حق‌گویی، صراحت سخن، پایداری در برابر ستمگران و رسواسازی آن‌ها باعث شده دو شاعر مذکور با حس تجربه‌مشارکت، شخصیت وی را محور قصاید خود قرار دهند. این دو شاعر با همزادپنداری خود و میثم تمار به فراخوانی او در شعر خود پرداخته‌اند و سعی در بیان تجارب، دغدغه‌ها و اندیشه‌های اصلاحی خویش از ورای شخصیت میثم کرده‌اند.

۱.۳. پیشینه پژوهش

درباره کارکرد نمادین شخصیت میثم تمار در شعر معاصر عربی تاکنون پژوهشی صورت نگرفته است؛ اما در خصوص دیگر شخصیت‌های تاریخی، دینی، اسطوره‌ای و... پژوهش‌هایی انجام شده است که برخی عبارت‌اند از: -مریم بخشنده (۱۴۰۱) «نمادشناسی شخصیت‌های دینی در شعر شاذل طاقه». کتاب حاضر به کارکرد نمادین شخصیت‌های دینی همچون حضرت مسیح، حضرت ایوب، هابیل و... در شعر شاعر معاصر عراقی شاذل طاقه پرداخته است. -سیده اکرم رخشنده نیا و همکاران (۱۳۹۰)، «کارکرد نمادین شخصیت پیامبر اسلام (ص) در شعر معاصر عربی»، مجله لسان مبین. در این مقاله به شیوه توصیفی -تحلیلی به بررسی کارکرد نمادین شخصیت پیامبر اکرم (ص) در اشعار ۷ تن از شاعران نام‌آور عرب پرداخته شده است. -مرضیه آباد و رسول بلاوی (۲۰۱۲) «موتیف استدعاء شخصیه ابوذر غفاری فی شعر یحیی سماوی»، مجله دراسات النقد والترجمة فی اللغة العربیة و آدابها، العدد ۴. -ابوالحسن امین مقدسی و فراهانی (۱۳۹۸) «نقاب ابوذر غفاری در شعر معین بسیسو» فصلنامه نقد ادب معاصر، سال دهم، شماره بیستم.

۲. بحث و بررسی

۲.۱. شخصیت «میثم تمار» در شعر «آل حطیط العاملی»

پیش‌ازاین ذکر شد که روحیه ثبات و پایداری و وفاداری و مظلومیت تاریخی «میثم» سبب شده که شاعران معاصر عربی او را به‌عنوان «نماد» مظلومیت و وفاداری و پایداری در راه عقیده، در اشعار خود احضار می‌کنند. ازجمله شاعر و ادیب معاصر لبنانی «دکتر حسن آل حطیط العاملی» در قصیده‌ای نسبتاً طولانی با عنوان «البحث عن میثم التمار» که در سه مقطع سروده شده، این شخصیت را رمز مظلومیت در برابر ستمکاران و نماد فداکاری بر سر عقیده و الگویی انسانی انقلابی و آزاده‌ای شجاع معرفی می‌کند که باید در راه عقیده و وفاداری به ایمان، پای جای پای او گذاشت:

«ما زِلْتُ خَلْفَكَ.. أَتَبِعُ خُطُوتَكَ الثَّقِيلَةَ / يا مُثَقِّلَ الخُطُواتِ! / ما زِلْتُ خَلْفَكَ.. أَتَبِعُ لَهْتِكَ العَلِيلَةَ / يا مُتَعَبَ اللَّهَّاتِ / ما زِلْتُ خَلْفَكَ.. أَجُرُّ أَسْمَالِي الذَّلِيلَةَ / وَشُمُوساً مِنْ أَسَى / وَنُجُوماً مِنْ جَوَى / نَثَرْتَهَا قَامَتُكَ الهَزِيلَةَ / يا قَابِضَ الجَمَرَاتِ! / ما زِلْتُ خَلْفَكَ.. أَصْنَعُ مِنْ أَيْنِي صَدَى / ما زِلْتُ خَلْفَكَ.. أَجِبُّكَ مِنْ حَيْنِي مَدَى / لَأَضُمَّ مَهْجَتَكَ القَيْلَةَ / يا سَاكِنَ العَبْرَاتِ! (آل حطيط العاملي، ۲۰۱۶: ۱۸۷)

(ترجمه) «من همچنان در پشت سرت حرکت می‌کنم، مثل تو آهسته پشت سرت گام بر می‌دارم؛ ای صاحب گام‌های باشکوه و سنگین. من همواره دنباله‌رو توأم.. نفس‌کشیدن جانکاه تو را دنبال می‌کنم. ای خسته نفس؛ من همچنان دنباله‌رو توأم... کهنه جامه‌های بی‌ارزش خود را می‌کشم و خورشیدهایی از ناامیدی را و ستارگانی از آتش و حزن را که قامت تکیده‌ی تو آن‌ها را پراکنده کرده است. ای کسی که اخگرها را به دست گرفته‌ای من همچنان در پشت سرت هستم، از ناله‌ام پژواکی خواهم ساخت. من همچنان در پشت سرت هستم.. از صمیم جان همیشه روزگار دوستت خواهم داشت. تا پیکر کشته‌شده تو را در آغوش بگیرم، ای ساکن در اشک‌ها.»

مقطع آغازین، به‌نوعی مقدمه‌ای تاریخی برای فراخوانی «میثم» است، شاعر قصیده‌خویش را با فعل دوام یعنی *ما زال* آغاز می‌کند و آن را چندین بار تکرار می‌کند تا در ذهن مخاطب تصویری از جاودانگی و استمرار را جایگزین کند و راه میثم را جاودانه نشان دهد، شاعر خود را در ورای شخصیت نمادین میثم قرار می‌دهد، شخصیتی که برای رسیدن به هدف، راهی سخت و دردناک را انتخاب نموده و عبارت «أَتَبِعُ خُطُوتَكَ الثَّقِيلَةَ» یادآوری همین راه دشوار است، همان‌طور که «مُثَقِّلَ الخُطُواتِ» به حادثه شهادت تاریخی میثم و سنگینی رسالت او اشاره دارد.

وفاداری و استواری بر سر عهد و پیمان در راه حق و جانب‌داری از جبهه حق در برابر اهل باطل و زور مداران در همه‌ی دوره‌های تاریخی بهای سنگینی چون شکنجه، زندان و مرگ‌های دردناک را برای مدافعان حق به دنبال داشته است و در روزگار کنونی این مهم، سخت‌تر گشته است و شاعر با عبارت «قَابِضَ الجَمَرَاتِ» به این موضوع اشاره دارد که «میثم» همه‌ی این سختی‌ها را به جان خریده است. اشارت مجمل و ادیبانه شاعر در اینجا به حدیثی است که پایمردی بر سر حق و دین در آخرالزمان را به نگره‌داشتن آتش در دست تشبیه می‌کند: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرُ عَلَى دِينِهِ مِثْلُ الْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرَةِ بِكَفِّهِ» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۲: ۳۳۰) میثم در اینجا نماد وفاداری و دفاع از حق است که به خاطر افشای جنایت ستمکاران و دفاع از حق و پایمردی بر سر محبت‌خاندان پیامبر (ص) سخت‌ترین شکنجه‌ها و سرخ‌ترین مرگ‌ها را به جان

خریده است تا راه وفاداری و پایداری در مسیر حق را باشکوه‌ترین شکل تاریخی آن به آیندگان نشان دهد، مرگ باشکوهی که در آن به فرمان «ابن زیاد» دست‌وپا و زبانش بریده می‌شود و روح ملکوتی‌اش از بالای دار به‌سوی معبود پرواز می‌کند. شاعر روح خود را به «میثم تاریخ» سپرده است و خود را بازتابی از وجود او می‌داند. عبارت «أَصْنَعُ مِنْ أَيْنِي صَدَى» تأکید بر همین باور است. همان‌گونه که حماسه میثم، عشق همراه با درد و حزنی ابدی، برای حق جویان و حق مداران بجای گذاشته، «أُحِبُّكَ مِنْ حَيِّنِي مَدَى» ... در پایان این مقطع شاعر بایان «لَأَضْمُ مَهَجَتَكَ الْقَتِيلَةَ» به اوج پیوند روحی با شخصیت «میثم تمار» و فنا شدن در راه حق اشاره و شهادتی چون او را آرزو می‌کند. در مقطع دوم شاعر اوج مظلومیت یک انسان آزاده را در قالب نقاب «میثم تمار» با اشاره‌ها و کنایه‌هایی که از مرگ سرخ وی آورده به نمایش می‌گذارد:

أَطْرَقْتُ عَيْنِي وَ حَبَسْتُ دَمْعِي / يَا مُفَقَّأَ الْعَيْنَيْنِ! / لَأَظَلُّ أَرْقُبُ طَيْفِكَ / فِي حُمْرَةِ الْعَيْنَيْنِ! / لَطَمْتُ حَدْيِي وَ أَسَلْتُ وَجْدِي / يَا مُدْمِي
الْحَدَّيْنِ! / لَأَظَلُّ أَرْقُبُ طَيْفِكَ / فِي حَرْقَةِ الْحَدَّيْنِ / دَعْنِي أَزُورُ الْأَلَمَ! / وَ أَسْمَعُ أَنْفَاسَ الْهِمَمِ! / تَفُوحُ مِنْ تَحْتِ الْجِرَاحِ!! / دَعْنِي أَحَاكِي الْأَلَمَ! /
وَ أَنْتُمْ أَسْرَارَ النَّسَمِ! / تُثَوِّرُ مِنْ دَمْعِ الصَّبَاحِ / دَعْنِي أَقْبَلُ جَانِحِيكَ / وَ أَرْفَعُ مِنْ جُرْحِي جَنَاحَ! / لَأَبْحَثُ فِي كُلِّ سَاحٍ! / فِي كُلِّ مَاحَلٍّ عَلَيْكَ!!

(ترجمه) «چشمانم را پایین انداختم و اشکم را مانع شدم. ای چشمان از حدقه درآورده شده! من همچنان با سرخی چشمان، خیالت را دنبال می‌کنم. بر صورتم زدم و شادی‌ام به غم تبدیل شد. ای چهره خونین. همچنان با سوزش گونه‌ها خیالت را دنبال می‌کنم، بگذار درد را احساس کنم؛ و صدای نفس‌های همت‌ها را بشنوم. نفس‌هایی که از زیر زخم‌های عمیق وجودت به مشام می‌رسد. مرا رها کن تا درد را از نو تصویر کنم؛ و رازهای نسیم‌ها را ببویم. رازهایی که از چشم صبح فوران می‌کنند. بگذار تا پهلوهایت را ببوسم؛ و از زخمی که دارم بال پرواز درآورم. تا در هر مکانی جستجو کنم! در هر آنچه بر تو رسیده است!»

شاعر از اینکه چنین حادثه‌ی تلخی برای یک انسان آزاده و بلکه برای بشریت در بستر تاریخ رخ داده است شرمنده و دردمند است و بغض در گلو فروبرده «أَطْرَقْتُ عَيْنِي وَ حَبَسْتُ دَمْعِي» در حقیقت او به‌جای وجدان خفته بشری از «میثم و میثم‌های تاریخ» عذرخواهی می‌کند و از هرکسی که به خاطر عقیده و مرام خود به چنین سرنوشت سرخی از طرف ستمکاران دچار شده پوزش می‌طلبد.

در این مقطع صحنه‌هایی دردناک، از شکنجه «میثم» به صلیب کشیده شده، با عباراتی خطابی و ندایی به تصویر کشیده می‌شود مانند: «يَا مُفَقَّأَ الْعَيْنَيْنِ...» «ای چشمان از حدقه در آورده شده...» «يَا مُدْمِي الْحَدَّيْنِ...» «ای آنکه گونه‌های خونین است...» تا اوج سنگدلی انسان‌نماهای تاریخ و حاکمان دژخیم و درعین حال اوج مظلومیت آزادگان تاریخ را یادآور شود و نشان دهد که راه و عقیده میثم‌ها از حافظه تاریخ پاک نمی‌شود، عبارت «لَأَظَلُّ أَرْقُبُ طَيْفِكَ» نیز به همین جاودانگی اشاره می‌کند، چراکه اندیشه میثم متعلق به عصری خاص نبوده و فراتاریخی است و شاعر با آوردن فعل دوام «أَظَلُّ» این جاودانگی را نشان می‌دهد و آن را چند بار تکرار می‌کند تا بر اندیشه و راه «میثم» تأکید کرده باشد.

«أَلْ حَطِيطُ» تنها به بیان صحنه‌های دردناک شکنجه بسنده نمی‌کند؛ بلکه در شخصیت «میثم دردمند» فرو می‌رود و با او هم‌زادپنداری می‌کند و با شخصیت میثم و اندیشه و دردهایش پیوند می‌خورد «لَطَمْتُ حَدْيِي»، «دَعْنِي أَزُورُ الْأَلَمَ...» آنگاه از ورای این دردها پیام میثم را به مخاطب منتقل می‌کند «أَسْمَعُ أَنْفَاسَ الْهِمَمِ» صدای همت میثم و اراده‌ی آهنین او از ورای

همین دردها شنیده می‌شود، شاعر از میثم می‌خواهد که بگذارد او نیز همچون میثم دردمند گردد «دَعْنِي أَحَاكِي الْأُمِّ» دردی که باید تقلید گردد؛ چراکه راز تداوم مسیر در همین محاکات است چنانکه در مقیاسی وسیع‌تر حکما و فلاسفه قدیم مبنای تحول و آفرینش هنری را همین محاکات دانسته‌اند و گفته‌اند کار بشر محاکات طبیعت است؛ و به اصطلاح «نظریه محاکات یکی از قدیمی‌ترین و اصلی‌ترین نظریه‌ها در تاریخ نقد ادبی و نقد هنر است. محاکات از قرن دوم هجری برای واژه یونانی میمسیس به کار رفت که در اغلب زبان‌های اروپایی به تقلید یا بازنمایی ترجمه شده است» (طاهری، ۱۳۸۸: ۲۰۸) از نظر شاعر راه ادامه مسیر میثم همین درد داشتن است. در ادامه از اسرار نسیمی سخن می‌گوید که باید جستجو شود همان اسراری که از اشک‌های صبح «تاریخ» می‌جوشد و دردها را به روشنی نشان می‌دهد. در فرازهای پایانی مقطع دوم شاعر بایان «وَأَرْفَعُ مِنْ جُرْجِي جَنَاح...» نتیجه دردمندی و هم‌زادپنداری خود و شاید مخاطبش را، از حادثه شهادت «میثم»، پرواز به سوی حقیقت و آزادی و نیز درک، دردهای انسانی در هر جامعه و هر مقطعی از تاریخ می‌داند، چراکه وظیفه اصلی «نماد پردازی»، در کنار آفرینش بستری مناسب برای تأثرات وجدانی، انتقال مفاهیم و اهداف انسانی است، تصویر تأثرات به خودی خود، هدف نیست و هدف شاعر «نمادگرا»، فهم و انتقال همین اهداف است؛ و این نکته‌ای است که برخی محققان و ناقدان معاصر به آن اشاره کرده‌اند: «ارتباط شاعر کنونی با سنت، رابطه فهم و ادراک آگاهانه از معنای انسانی - تاریخی سنت است و هرگز رابطه تأثیرپذیری صرف نیست؛ برپایه این دیدگاه، شاعر معاصر از سنت موضعی را بیرون می‌آورد که ماندگاری دارند، چه این ویژگی در موضع کلاسیک باشد و چه شاعر آن را بیافزاید» (اسماعیل، ۱۹۹۴: ۲۷)

«أَلْ حَطِيطُ» در مقطع سوم نیز به تثبیت جاودانگی راه میثم می‌پردازد و می‌سراید: «مَازِلْتُ خَلْفَكَ... أَتَبِعُ طَلَّتَكَ الْجَمِيلَةَ / يَا أَجْمَلَ الثُّوَارِ! / مَازِلْتُ خَلْفَكَ.. أَرْقَبُ رَأْيَتِكَ النَّبِيلَةَ / يَا أَنْبَلَ الْأَحْرَارِ. / وَ أَسِيرُ فِي دَرْبِ الْهُمُومِ. / وَ أَتِيهِ فِي لَيْلِ الْغُمُومِ. / لَا بَصْرَ صُورَتِكَ النَّحِيلَةَ / فِي أَلْقِ النَّجُومِ. / وَ أَرَصِدُ صَرَخَتَكَ الْكَلِيلَةَ / فِي غَضَبِ الْغَيُومِ. / فِي وَجْهِ النَّهَازِ. / مَازِلْتُ خَلْفَكَ. / مَازِلْتُ بَعْدَكَ. / مَازِلْتُ عِنْدَكَ. / أَنْصُرُ مُهْجَتَكَ الْعَلِيلَةَ. / بِكُلِّ مُهْجَتِي الْعَلِيلَةَ. / يَا نَاصِرَ الْأَبْرَارِ...»

(ترجمه) «من همچنان در پشت سرت حرکت می‌کنم... بوی خوش سحرانگیزت را دنبال می‌کنم. / ای زیباترین انقلابی‌ها! / من در پشت سرت هستم... چشم به پرچم شرافتمند تو دوخته‌ام. / ای شرافتمندترین آزادگان! / در راه غم‌ها حرکت می‌کنم؛ و در شب غم‌ها سرگردانم / تا صورت نحیف تو را ببینم. / در درخشش ستارگان! / فریاد خسته تو را دنبال می‌کنم. / در خشم ابرها! / در چهره روز! / من همواره دنبال تو حرکت می‌کنم. / من بعد از تو همواره در حرکتم. / من در نزد تو حاضرم. / روح دردمند تو را یاری خواهم کرد. / با همه‌ی روح دردمندی که دارم. / ای یاری‌گر نیکان...»

شاعر با تکرار چندباره «فعل مازال» بر ادامه‌ی راه سرخ و آزادمنشانه «میثم تمّار» تأکید می‌کند. او نماد آزادگی و شورش علیه طغیان‌گران است که باید به پرچم برافراشته او چشم دوخت، «أَرْقَبُ رَأْيَتِكَ النَّبِيلَةَ...» و در راه همت و اراده برای رسیدن به «حق» باید گام نهاد، «وَ أَسِيرُ فِي دَرْبِ الْهُمُومِ» و در اوج تاریکی‌ها و سختی‌ها باید به سوی او حرکت کرد، «وَ أَتِيهِ فِي لَيْلِ الْغُمُومِ»؛ چراکه «میثم» شریف‌ترین رمز آزادگی است، «يَا أَنْبَلَ الْأَحْرَارِ». باید صورت تکیده و خون‌آلود میثم را با چشم دل دوباره دید و فریاد رعدآسای دشمن شکن او را در خشم «توده‌های» مظلوم بیدار کرد. «وَ أَرَصِدُ صَرَخَتَكَ الْكَلِيلَةَ... فِي غَضَبِ

الغُیوم» باید نقاب زمان را برداشت تا همیشه روزگار، فریادپایمردی، آزادگی و آزادی در گوش بشریت به‌ویژه مردم دربند و حصار نجوا کند.

آوردن فعل‌های «أسیر، أتیه، أبصر، أرصد، أرقب...» در ساختار قصیده و به‌ویژه مقطع پایانی تأکید بر ادامه‌ی راه میثم و الگو قرار دادن او در مسیر پایداری و وفاداری به عقیده و پویش راه حق است.

در فرازهای پایانی قصیده که به منزله‌ی نتیجه‌گیری شاعر از طرح نمادین شخصیت «میثم تمار» است، تکرار «مازلتُ حَلْفَكَ... مازلتُ بَعْدَكَ، مازلتُ عِنْدَكَ...» اشاره به زنده بودن و جادوانگی راه میثم دارد که زمان را درمی‌نوردد و گذشته و حال و آینده را به هم پیوند می‌زند؛ چراکه «میثم» الگو و یاری‌گر بدون زمان و بدون مرز برای همه آزادگان عالم است.

شاعر در این قصیده چنان در نقاب میثم فرو می‌رود که جداسازی این دو تقریباً دشوار است، سرتاپای قصیده، شاعر با «نماد خود» پیوند خورده و به ارزش قصیده‌اش افزوده و به آن عمق بخشیده؛ چراکه «اگر در یک قصیده، شاعر با نماد خود یک شخصیت واحد را شکل دهد، به‌گونه‌ای که خواننده قدرت تشخیص طرفین را نداشته باشد، قناع از درجه عالی برخوردار خواهد بود» (امین مقدسی و فراهانی، ۱۳۹۸: ۲۷)

به عبارتی هنر و خلاقیت شاعر در این است که با گزینش شخصیت سنتی مناسب با افکار و تجربه‌های شعری خود، ساختار قصیده را از سادگی و ابتدال خارج نموده، اهداف موردنظرش را با طرح آن شخصیت در ذهن مخاطب باورپذیر کند، چیزی که شاعر قصیده، «آل حطیط» در آن موفق بوده و با ترسیم صحنه‌های تأثرانگیز حادثه تاریخی «میثم» و آمیزش روحی و ذهنی با شخصیت میثم و هدف او به شیوایی و استواری، راه پایداری و تسلیم‌ناپذیری در برابر اهل باطل و خودکامگان را به مخاطبانش نشان داده است.

۲.۲. شخصیت «میثم تمار» در شعر «جاسم الصّحیح»

«جاسم الصّحیح» از دیگر شاعران مطرح و مبارز معاصر عربی است که در قصیده‌ای پرحرارت به فراخوانی شخصیت میثم همت گماشته، «جاسم الصّحیح، شاعر معاصر سعودی، اهل منطقه احساء و متولد ۱۹۶۴ میلادی، دارای مدرک مهندسی مکانیک از دانشگاه «بورت لاند» آمریکا، از شاعران برجسته معاصر عربستان است» (مجلس التعاون، ۲۰۰۷: ۲۱۸) او که تاکنون چندین دیوان شعر منتشر کرده است، از جمله شاعرانی است که به فراخوانی شخصیت‌های سنتی و مذهبی با توجه به شرایط جامعه خود و شرایط کنونی جهان اسلام و عرب پرداخته، از جمله در قصیده‌ای، حزن‌انگیز، عبرت‌آموز و درعین‌حال سرشار از نگرش‌های پایداری و بیداری، با زبان رمز به احضار شخصیت «میثم تمار» می‌پردازد، ایشان در قصیده‌ای با عنوان «الهمنی یا میثم» قصیده‌اش را با احضار مستقیم شخصیت «میثم» آغاز می‌کند و از لفظ «الهمنی» به جای «حدّثنی» برای ارتباط با میثم تاریخ بهره می‌گیرد، گویی می‌خواهد با روح فرا دنیایی و به حق پیوسته‌ی میثم ارتباطی فرازمینی و فرا حسی برقرار کند:

«الهمنی یا میثم. / الهمنی یا تمار. / مِنْ فَوْقِ أَعَالِي جِدْعِ النَّخْلَةِ الهمنی ... / مِنْ حَيْثُ تَدَلَّيْتَ كَعْرَجُونٍ يَرْفُلُ فِي الْأَقْمَارِ. / الهمنی مِنْ أَعْلَى مِشْنَقَةِ الْحِفْدِ الْأَزَلِيَّةِ... / مِنْ حَيْثُ تَدَلَّيْتَ عَلَى الْأَرْضِ يَنْابِيعَ وَ أَنْهَارٍ...» (الصّحیح: ۲۰۰۴ م: ۲۵۱)

(ترجمه) «به من الهام کن ای میثم./ به من الهام ای تمّار./ از بالای تنه نخل و صلیب خود به من الهام کن./ از جایی که آویزان شدی، همچون شاخه خرمایی که در میان ماه‌ها می‌خرامد/ با من از بالای چوبه دارِ ازلی کینه‌ها سخن بگو./ از جایی که بر روی زمین چون چشمه‌ها و رودهایی جاری گشتی»

شاعر آن‌گونه شخصیت میثم را مورد خطاب قرار می‌دهد که گویی روح میثم حاضر است و زمان را درنوردیده، از این‌رو لحظه به لحظه او را مورد خطاب قرار می‌دهد تا از بالای درخت شقاوت و تنه‌ی درخت خرمایی که به صلیب کشیده شده با او سخن بگوید و از جایی که میان زمین و آسمان (همچون عرجون، شاخه خمیده درخت نخل) در مدار حرکت قمرها و سیارات قرار گرفته و حقیقتی فرا زمین را دریافته، حق را به او الهام کند. کلمه عرجون، رمز حرکت و بازگشت به حقیقت و عدم انحراف از مسیر است؛ چه اینکه وقتی پرتاب می‌شود، پس از طی کردن مسیر معینی در هوا به جای اول خویش بازمی‌گردد، بی آنکه از مدار خود خارج شود. همان‌طور که قرآن نیز برای حرکت منظم ماه از این اصطلاح استفاده کرده است: «وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» (یس: ۳۹)، «و ماه را چنین تقدیر کردیم، در مدار و منزلگاه هوایی که حرکت می‌کند، همچون شاخه خمیده خوشه خرما، به منزل گاه اول خود بازگردد.»

میثم نیز در فراز و نشیب راه حق و حرکت بر مدار ولایت مولایش علی ابن ابیطالب (ع) از مدار حق خارج نشده و بر عهد خود استوار مانده و تن به ذلت و تسلیم در برابر خواسته‌های شیطانی زور مداران زمانش مبنی بر نقض پیمان و شکستن عهد با پیشوای آزاده‌اش نداده است شاعر در این مقطع از قصیده، از مخاطب خود می‌خواهد که همچون «میثم تمّار» بر عهد خود با راه حق و مردان حق پایدار بمانند و از مدار حق خارج نشوند. نکته دیگر این‌که شاعر برای توصیف پیکر میثم بر دار از واژه «یرفل» استفاده کرده است که به معنای «دامن‌کشان و خرامان و با ناز راه‌رفتن است» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱: ۲۹۲) تا نشان دهد این سرنوشت مورد رضایت میثم بوده و او با بینشی ژرف این راه را انتخاب کرده است؛ لذا حالا پیکرش بر چوبه دار و میان ماه‌ها با ناز و تبختر می‌خرامد (تکان می‌خورد) در تاریخ آمده است که وی در جواب ثابت ثقفی که از او پرسید چرا این همه خود را به رنج می‌افکنی با اشاره به درخت نخل موعود گفت: «به خدا سوگند من برای این درخت آفریده‌شده‌ام و این درخت هم برای من روید است» (علی‌یاری تبریزی، ۱۴۱۴: ج ۷: ۱۲۵) و تعبیر «تدلّیت کالینایع والأنهار» نشان از استمرار حرکت او در طول تاریخ است، حرکتی که چون چشمه و رودی از گذشته تا حال مسیر خود را در تاریخ پیموده و چونان الگویی زنده راهنما و الهام‌گر رهپویان گشته است.

او در ادامه به کینه و دشمنی بی‌حدومرز اهل باطل با حق مداران و حق جویان اشاره می‌کند و از رادمرد به دار آویخته می‌خواهد که او را از بالای چوبه دار که حاصل کینه ازلی و فطرت شیطانی آن ستمگران است، از چشمه‌های حقیقت آگاه کند.

«أَلْهَمْنِي مِنْ أَعْلَىٰ مِشْنَقَةِ الْحِقْدِ الْأَزَلِيَّةِ» کنایه ای به شیطان‌صفتان است که همواره در طول تاریخ در برابر حق و رهروان آن مانع شده، خون آنان را بر زمین ریخته‌اند و اینکه ستیز و کینه‌توزی میان حق‌پرستان و باطل‌گرایان تمام‌نشده است. اما پایان ستیز و عاقبت نبرد، پیروزی اهل حق خواهد بود از این‌رو «جاسم الصّحیح» در مصرع بعدی خون به‌ناحق ریخته «میثم» را چون جوشش چشمه‌های زلال حقیقت و نهرهای جاری امید و حیات می‌داند؛ تعبیر «مِنْ حَيْثُ تَدَلَّيْتُ عَلَيَّ الْأَرْضِ»

يُنَابِعُ وَ أَنْهَارُ» تصویری از آینده‌ای روشن و مزده‌ی پیروزی برای مظلومان و مبارزان راه حق است. شاعر در ادامه با شیوه استفهامی میثم را خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید:

«كَيْفَ رَسَمْتَ خُطُوطَ اللَّحْنِ الْأُولَى. / وَ سَمَوْتَ بِأُغْنِيَةِ الْعِشْقِ الْعَلْوِيَّةِ... / تَكْشِفُ لِلرُّوحِ عَوَالِمَهَا. / وَ تَرَكْتَ لِقَاتِلِكَ الْأَوْزَارَ!» (الصُّحُوح: ۲۰۰۴: ۲۵۱)

(ترجمه) «چگونه خط‌های آواز ابتدایی عشق را ترسیم کردی؟/ و با آهنگ عشق علوی اوج گرفتی؟ / تا از جهان روح و عالم والا پرده‌برداری. / و برای قاتلانت گناهان سنگینی را بجای گذاشتی»

شاعر «میثم» را نماد و رمز عشق‌ورزی به حق و ولایت و دوستی علی (ع) می‌داند که از شکنجه و دار مجازات و... ترسی به دل راه نداده و بلکه در محفل عشق آواز وصال سر می‌دهد و ملودی وفا زمزمه می‌کند. او از بیان حق و رسوا ساختن دژخیمان در شرایط شکنجه، لحظه‌ی از پای نمی‌نشیند تا اینکه زبان حق‌گوی او را از کام بیرون کشیده آوای او را به‌ظاهر خاموش می‌کند. «جِئِنَ اخْتَطَفُوا مِنْ فَمِكَ الْأَوْتَارَ» اشاره به بریدن زبان حق‌گو و صراحت «میثم» در فریاد حق دارد، شاعر دهان حق‌گوی میثم را به تازی خوش‌الحان تشبیه می‌کند که به ناگاه تارهای این ساز خوش نواز را می‌برند تا مبادا کسی آواز خوش حق را بشنود و نقاب سیاه از چهره‌ی سیاه‌تر دژخیمان حاکم زدوده شود؛ اما میثم با همه توان و جانبازی بر سر دار، موسیقی عشق علوی را به گوش حق جویان می‌رساند و به این عشق ارزش و اعتبار می‌بخشد، عبارت «وَسَمَوْتَ بِأُغْنِيَةِ الْعِشْقِ الْعَلْوِي» تأکید بر همین باور است و همین عشق علوی است که پرده از عوالم روح برمی‌دارد: «تکشف للروح عوالمها» و روح را به اوج بهره‌گیری از ذات حق می‌رساند. میثم در راه حق سر از پا نمی‌شناسد و جانبازی او به عشق اعتبار می‌دهد و ذات شیطانی خودکامگان را هویدا می‌کند. بیان «و تَرَكْتَ لِقَاتِلِكَ الْأَوْزَارَ» اشاره به این باور است که هیچ واقعه‌ی دیگری همچون مرگ سرخ «تمار» و رقص عاشقانه او بر تنه نخل (عزت و شرافت) نمی‌توانست ماهیت خون‌ریز دژخیمان اموی را آشکار و موجب رسوایی تاریخی‌شان شود. البته هدف غایی شاعر تنها این نیست که مظلومیت میثم را در قاب تصاویر استعاره‌ی و اشاره‌های کنایی نشان دهد؛ بلکه هدف او از ورق زدن کتاب تاریخ میثم این است که می‌خواهد به مخاطبان امروز خود این پیام مهم و ارزشمند را منتقل کند که مرگ سرخ و آزادمنشانه به معنی شکست در برابر خودکامگان و قاتلان نیست؛ بلکه بلندگویی رسا و صدای خاموش نشدنی است که ستمگران را در همه زمان‌ها رسوا خواهد ساخت.

شاعر دوباره و چندباره به واژه کلیدی و نمادین «الهمنی» بازمی‌گردد و آن را تکرار می‌کند که در تثبیت پیام شاعر در اندیشه و ذهن خواننده تأثیر ژرفی دارد؛ زیرا «تکرار بر نقطه حساس در عبارت تمرکز می‌کند و از توجه‌گوینده به آن پرده برمی‌دارد و تکرار به این معنا، مفهومی درونی و ارزشمند دارد» (الملائكة، ۱۳۹۷: ۲۵۲) شاعر از میثم می‌خواهد راز عشق‌ورزی به علی (ع) و خط و راه او را برای او و رهپویان حق آشکار کند:

«الهمني / ما أسراؤ العِشْقِ الْعَلْوِيَّةِ؟ / ما أسراؤ الفِتْنَةِ فِي تِلْكَ الْأَسْرَارِ؟ / أَلْهَمْنِي فَكَلَانَا مَصْلُوبٌ مِنْ أَجْلِ النَّخْلَةِ، مَصْلُوبٌ مِنْ أَجْلِ الْأَزْهَارِ / لَا فَرْقَ سِوَى أَنَّكَ مَصْلُوبٌ الْجِسْمِ وَ إِنِّي مَصْلُوبٌ الْأَشْعَارِ...» (الصُّحُوح: ۲۰۰۴: ۲۵۲)

(ترجمه) «به من الهام کن و با من سخن بگویی / رازهای عشق علوی چه بوده‌اند؟ / راز شیفتگی و بلا در آن اسرار چه هستند؟ / هر دوی ما بر تنه نخلبه صلیب کشیده شده ایم. / به خاطر گل‌ها و شکوفه‌ها به دار کشیده شده‌ایم. / هیچ فرقی میان ما نیست، جز اینکه تو جسمت به صلیب کشیده و من شعرهایم!»

از آنجاکه رشته‌ای نامرئی اما استوار از عشق و وفاداری میان میثم و پیشوای آزاده‌اش کشیده شده و پیوندی ناگسستنی میان آنان برقرار است، میثم سر بر دار می‌دهد؛ ولی از وفاداری به مولای خویش و خط حق سرباز نمی‌زند؛ لذا شاعر از روح ملکوتی و پیوسته به حق میثم می‌خواهد که راز عشق علوی (ما أَسْرَأُ الْعِشْقِ الْعَلَوِيَّةَ) و سر شیفتگی و پیوند حیات‌بخش و نجات‌بخش خویش را با این اسرار هویدا کند چراکه این عشق و شیفتگی رمز پایمردی و جانبازی برای حق در برابر طاغوتیان است و اگر چنین عشق و دلدادگی در وجود انسانی جای گیرد، هرگز از صراط حق منحرف نمی‌شود و اندک ذلتی را نمی‌پذیرد شاعر آن‌گونه در روح و شخصیت نمادین خود فرورفته است که خود را نیز به خاطر شکوفایی گل‌های آزادی و بهار آزادگی مصلوب و بر چوبه دار احساس می‌کند: «أَلْهَمْنِي فَكَلَانَا مَصْلُوبٌ مِنْ أَجْلِ النَّخْلَةِ... مَصْلُوبٌ مِنْ أَجْلِ الْأَزْهَارِ» با این تفاوت که میثم تاریخ جسمش بردار کشیده شده و به ابدیت پیوسته اما درخشش راه او در سیاهی‌های هرزمانی نقشه راه و حرکت به سوی آزادگی است؛ اما شاعر و انسان‌های آزاده اگرچه جسمشان بردار کشیده نشده، اما اشعار و زبانشان به صلیب سکوت کشیده شده و بغض خفقان و بیدادگری راه گلو و تنفس آنان را سد کرده است. عبارت مصلوب الأشعار اشاره به جو خفقان و نبود آزادی سیاسی برای بیان اندیشه‌ها و افکار در سرزمین شاعر است و تعبیر مشابه این عبارت را در شعر بسیاری از شاعران معاصر عربی می‌بینیم و اصولاً تبعید یا آوارگی که برای شاعرانی مانند البیاتی، جواهری، بدرشاگر سیاب، احمد مطر، أمل دنقل و... پیش آمده ناظر به همین ممنوعیت اشعار آن‌ها در برهه‌ای از زمان می‌باشد.

در این قصیده «جاسم الصُّحَيْح» ضمن آن که از شیوه‌های بیانی مانند تشبیه میثم به دار آویخته به «عرجون» و حرکت در مداری معین و نیز استعاره‌ها و مجازهایی ناب همچون «مِشْنَقَةُ الْحَقْدِ» و غیره به درستی بهره می‌گیرد، شاعر شخصیت نمادین خود را محور اصلی شعر قرار داده و با منهج خطابی و ذکر چندباره و مکرر «أَلْهَمْنِي» لحظه به لحظه با نماد و قهرمان خود همراه می‌شود؛ زیرا این تکرار هنری «در سطح مفهومی و وانی، از طریق سیطره اندیشه عنصر تکرار شده بر تفکر شاعر، وظیفه بیانی و القائی را در متن انجام می‌دهد» (عبو، ۱۳۹۳: ۲۰۶). این همان چیزی است که بر زیبایی عمق و تأثیر اثر او می‌افزاید و آن را ماندگار و اثربخش می‌کند؛ زیرا «فنی‌ترین و هنری‌ترین نوع قناع آن است که شخصیت محور اصلی قصیده قرار گرفته و چارچوب کلی اثر بر مبنای آن استوار گردد و صدای تجربه شاعر باشد به گونه‌ای که شاعر ابعاد مختلف تجربه شعر خود را بر ویژگی‌های میراثی شخصیت حمل کند.» (عشری زاید، ۱۹۹۷: ۲۳۳)

شاعر در پایان این مقطع از قصیده ضمن اشاره به پیوند و امتداد زمانی میان خود و زمان میثم به اثربخشی صدای آزادگی او و شخصیت‌های سنتی مانند او اشاره می‌کند: «فَأَنَّا رُغِمَ الْأَبْعَادُ الزَّمَانِيَّةَ / أَسْمَعُ أَصْدَاءَ هَدِيرِ الْأَحْرَارِ» (الصُّحَيْح: ۲۰۰۴: ۲۵۲)

(ترجمه) «من با وجود فاصله‌های زمانی، همچنان انعکاس صدا و غرش رعدآسای آزادگان را می‌شنوم»

در حقیقت هدف اصلی هر نقاب و فراخوانی این است که شخصیت احضار شده، الگو و قهرمانی مقبول و اثربخش واقع شود و در ذهن مخاطب به گونه‌ای جانشین شود که انگیزه حرکت و پایداری را در وجود او بیدار کند. از همین روست شاعر ادعا می‌کند با وجود گذشت قرن‌ها از حادثه عشقبازی سرخ میثم همچنان غرش رعدآسای پایمردی و فداکاری او به گوش آزادگان عالم می‌رسد و لرزه بر اندام دیو صفتان خونریز در هر دوره و زمان و مکانی می‌افکند.

شاعر در ادامه به سختی‌های مبارزه در زمان و جامعه خود و صخره‌های افکنده در راه رهایی و آزادگی اشاره می‌کند و با کنایه از میثم تاریخ می‌خواهد راه مبارزه را به او بیشتر نشان دهد:

«أَلْهَمْنِي / كَيْفَ أَنْاطِحُ بِالْحَرْفِ جَبِينِ الْأَعْصَارِ! / كَيْفَ أُصَادِمُ طُوفَانَ الْقَهْرِ وَالْأَنْهَارِ! / أَلْهَمْنِي / كَيْفَ أُشَجِّرُ دَرْبَ الْأَجْيَالِ... / وَمَا بَقِيَتْ فِي الْعَالَمِ أَشْجَارٌ... / أَلْهَمْنِي / كَيْفَ أُرْحِزُّ صَخْرَةَ هَذَا الْقَدْرِ الْمُوحِشِ عَنِ بَنِي الْأَعْمَارِ. / نَعَبْتُ كُلَّ مَحَارِيثِي. / وَالصَّخْرَةُ تَحْتَلُّ الدَّرْبَ إِلَى الْأَبَارِ. / الْآنَ أَعُودُ... / وَتَبْرَأُ مِنْ قَدَمِي الطَّرْقَاتُ... / أَعُودُ خُطَى لَيْسَ لَهَا آثَارٌ...!! (همان: ۲۵۲ - ۲۵۳)

(ترجمه) «به من الهام کن. / چگونه با زبان شعر با تندباد روزگاران روبرو شوم / چگونه با طوفان استبداد و رودها برخورد کنم / به من الهام کن. / چگونه راه نسل‌های آینده را سرسبز کنم. / درحالی‌که در عالم درختانی باقی نمانده است. / به من الهام کن. / چگونه صخره‌ی این سرنوشت دهشت‌زا را از چاه عمرها برگیرم. / همه خویش‌هایم (ابزار شخم من) از کار بازایستاده‌اند. / و صخره‌ی سرسخت همچنان راه را تا چاه‌ها بسته است. / اکنون بازمی‌گردم. / درحالی‌که جاده‌ها از مسیر گام‌هایم کنار می‌روند. / برمی‌گردم با گام‌هایی که اثری از آن‌ها دیده نمی‌شود.»

بهره‌گیری شاعر از عبارات خطابی به شیوه استفهام و تکرار چندباره آن، از طرفی برای طرح خواسته‌ها و دل‌نگرانی‌های از اوضاع موجود در جامعه‌ی خفقان‌زده‌ی اوست و از طرفی به‌صورت کنایه‌آمیز و غیرمستقیم دعوت به مبارزه در برابر استبدادی قدرتمند و سرسخت است که بسان گردبادی سهمگین هر مانع و نشانی از آزادی و اعتراض را از سر راه برمی‌دارد.

به نظر می‌رسد این مقطع از قصیده اشاره شاعر به پادشاهان و حاکمان خودرأی و تمامیت‌خواه سرزمین او باشد که اندک مخالفت و اعتراضی را از سوی حق جویان و آزادی‌خواهان بر نمی‌تابند. گویی تاریخ حیات میثم با حاکمانی زورگو و غاصب که حکومت و خلافت را در حلقه خانواده خود به گرو گرفته و یکی پس از دیگری آن را به ارث می‌برند و هیچ اعتراضی به حقی را نمی‌پذیرند برای شاعر در زمان حیات او تکرار شده است و او نیز با چنین شرایط دشوار و غیرقابل‌تحملی روبرو شده است از این‌رو قصیده نمادین خود را با چندین سؤال تجاهلی از قهرمان خود ادامه می‌دهد تا راهی برای برخورد با مستبدان جامعه خود بیابد پس می‌گوید: «كَيْفَ أَنْاطِحُ بِالْحَرْفِ جَبِينِ الْأَعْصَارِ... كَيْفَ أُصَادِمُ طُوفَانَ الْقَهْرِ وَالْأَنْهَارِ...» این عبارت شاعر اشاره به حاکمان خودکامه‌ای است که راه مبارزه در برابر آن‌ها دشوار و بهای سنگینی را برای آزادی‌خواهان به دنبال داشته و به اراده و عزمی پولادین از سوی توده‌های آزادی‌خواه نیاز دارد تا بتوانند بر «طوفان قهر» و خشونت بی‌حصر حاکمان چیره شوند. در چنین فضای بسته و خفقان‌زده‌ای شاعر نگران آینده روشن نسل‌های جامعه خود است که چگونه او و رهروان آزادی می‌توانند راه سرسبز آزادی و عدالت را برای آن‌ها هموار کنند و عبارت «كَيْفَ أُشَجِّرُ دَرْبَ الْأَجْيَالِ» بیانگر همین دل‌نگرانی شاعر برای نسل‌های آینده است چراکه مستبدان حاکم در گذشته قامت سروهای

آزاده‌ی میهن او را یکی پس از دیگری با تبر ستم شکسته‌اند و بیان «وَمَا بَقِيَتْ فِي الْعَالَمِ أَشْجَارٌ» کنایه از همین رویکرد سفاکانه و ددمشانه مستبدان است.

شاعر با طرح سختی‌ها و دشواری‌های قیام و مبارزه به موانع پیش روی نسل خود برای رسیدن به سپیده‌دم امید و طلوع خورشید رهایی تصریح می‌کند و می‌گوید: «كَيْفَ أَزْحَرُ صَخْرَةَ هَذَا الْقَدْرِ الْمُوحِشِ عَنِ بَثْرِ الْأَعْمَارِ... تَعَبَتْ كُلُّ مَحَارِبِي» شاعر از میثم می‌خواهد که به او الهام کند، چگونه می‌تواند موانع سرسخت را از سر راه برگیرد شاعر از ستم و زورگویی حاکمان سرزمینش آن‌گونه به ستوه آمده است که گویی سرنوشت وحشت‌زا و ترسناک بر سرچشمه‌های امید او رقم خورد و صخره‌های سرسخت ستم آن‌گونه راه‌های رهایی را بسته‌اند که برگرفتن این موانع به‌سادگی ممکن نیست و شاعر بایان «تَعَبَتْ كُلُّ مَحَارِبِي» نگاه خسته‌ی خود را به اوج بیدادگری حاکمان نشان می‌دهد. باین‌وجود شاعر متعهد ناامید نمی‌شود و علی‌رغم سختی‌ها و موانع بیشمار که بر سر راه او و آزادیخواهان گذاشته‌اند به‌صراحت می‌گوید: «الآن أَعُوذُ» من باوجود همه‌ی این دشواری‌ها، زندان‌ها، شکنجه‌ها و قتل‌ها... بازخواهم گشت و راه مبارزه را ادامه داده به نسل‌های آینده نشان خواهم داد. عبارت «تبراً من قدمي الطرقات» به‌نوعی نشان از غربت و آوارگی شاعر در روزگار کنونی و جامعه خویش دارد. شاعر با الهام از میثم بانگ حق‌گویی سر داده لذا تنها شده است به گونه‌ای که حتی راه‌ها از وی بیزاری می‌جویند.

آخرین عبارت شعر در این قسمت گویا حکایت از این دارد که شاعر معتقد است اگر مبارزه رودررو با دژخیمان سفاک برایش میسر نشود راه را با روشنگری و بیان حقایق برای نسل‌های آینده همواره خواهد ساخت تا چراغ مبارزه و قیام در وجودشان خاموش نشود، عبارت «أَعُوذُ حُطَيَّ لَيْسَ لَهَا آثَارٌ» شاید اشاره به این باور شاعر دارد که دژخیمان هیچ اعتراض و صدای مخالفت رودررویی را برنمی‌تابند و او باید گام‌هایی بردارد که از چشم آنان پنهان بماند، اما رود خروشان مبارزه در مسیر آزادی و رهایی از جریان باز نایستد. در بسیاری از مواقع قصد شاعر از طرح یک نماد و فراخوانی یک شخصیت سنتی این است که از گزند مستقیم بیدادگران حاکم در امان بماند اما پیام، باور و هدفش را به مخاطبانش برساند «جاسم الصُّحَيْح» نیز با فراخوانی شخصیت میثم تنها به بارگذاری یک وظیفه و تعهد در بستر زمان و حادثه بسنده نمی‌کند؛ بلکه هدف اصلی او «سعی و تلاش برای باز ساخت شخصیت در قصیده و ورود آن نماد به زمان شاعر است که آن را به امانت گرفته و به‌عنوان نقاب و پوشش انتخاب نموده تا در ورای آن خود را پنهان کرده و موضع‌گیری نماید.» (بنعمارة، ۲۰۰۱: ۲۶۶)

از آنجایی که امت اسلامی در قرن اخیر با مشکلات متعدد اجتماعی و سیاسی روبرو بوده است، شعرای معاصر عربی در ابعاد وجودی شخصیت‌های سنتی فراخوانده شده گم‌شده‌شان را یافته‌اند تا با فراخوانی آن‌ها و استفاده از ظرفیت فرهنگی و فکری نهفته در شخصیت آن‌ها به‌صورت غیرمستقیم، دغدغه‌ها، اندیشه‌ها، نقدها و راه‌حل‌ها خود را بیان کنند؛ علاوه بر این فراخوانی شخصیت‌های سنتی و برجسته به آنان قدرت نفوذ و تأثیرگذاری در احساسات مخاطبان را می‌دهد و آنان را با دردها، نگرانی‌ها و اولویت‌های سیاسی اجتماعی و فرهنگی‌شان همراه و همدل می‌کند. آری «سنت و توجه به شخصیت‌های سنتی و تاریخی یکی از ریشه‌های قدرتمندی است که هر امتی در مواجهه با طوفان‌هایی که سعی می‌کند وجود و اصالت

ملی آن‌ها را در هم بپیچد، بر آن متمرکز می‌شود و این سنت به امت احساس قدرت و یقینِ راسخ به اصالت و ریشه‌شان می‌بخشد. (زاید، ۱۹۸۷: ۴۹)

نتیجه

در مقاله حاضر به واکاوی فراخوانی شخصیت «میثم تمار» در شعر دو تن از شاعران معاصر عرب -حسن آل حطیط العاملی از لبنان و جاسم الصحیح از عربستان- پرداخته شد. میثم تمار از جمله شخصیت‌هایی است که به خاطر ویژگی‌هایی چون حق‌گویی، بینش ژرف، ایستادگی در برابر زورگویان دوران و رسواگری ستمگران، در شعر معاصر عربی نمودی متمایز یافته است. این دو شاعر با همزادپنداری خود و میثم به فراخوانی او در شعر خود پرداخته‌اند و سعی در بیان تجارب، دغدغه‌ها و اندیشه‌های اصلاحی خویش از ورای شخصیت میثم کرده‌اند. آل حطیط در قالبی ادبی و آمیخته با عبارات استعاری و مجاز با خطاب قرار دادن میثم از وی می‌خواهد دردمندی را به او یاد دهد. او میثم را شریف‌ترین آزادگان می‌خواند (أنبل الأحرار) که به یک جریان تبدیل گشته و خود (هر انسان آگاه و دردمند معاصر) را دنبال‌رو او می‌داند: (مازلتُ خلفک)؛ و معتقد است خط مبارزه و پایمردی میثم در فضای خفقان و خشم جامعه (غضب الغیوم) همیشه جاودان است. همچنین باید خاطر نشان کرد که آگاهی و بینش ژرف میثم تمار او را نماد بیدارگری و الهام در شعر جاسم الصحیح درآورده است. بسامد بالا و تناوب استعمال واژه «ألهمنی» در چکامه او ناظر به همین جنبه است میثم که شاعر او را متجلی در خویش می‌بیند روشنگر فضای تیره و غبارآلود موجود است و در نتیجه پیروی از این نماد، شاعر و همفکرانش در غربتی نفسگیر همراه با رنج و درد فراوان به سر می‌برند هرچند پایمردی میثم را الگو قرار داده و از حرکت باز نایستاده‌اند. در کنار اندیشه پویا، زبان نمادین و استفاده از تعابیر موجز استعاری و مجازی برای بیان جریان‌های مختلف بر دلالت و تأثیرگذاری هر دو قصیده افزوده است.

کتابنامه

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴). لسان العرب، بیروت: دار الصادر.
۲. اسماعیل، عزالدین. (۱۹۹۴). الشعر العربي المعاصر (قضايا، ظواهره الفنیة والمعنویة) قاهرة: المكتبة الأكاديمية.
۳. آل حطیط العاملي، حسن. (۲۰۱۶). دیوان المهاجر العاملي، بیروت: دار و مكتبة الهلال.
۴. بلحاج، کاملی. (۱۳۹۵). تأثیر میراث قومی در شکل‌دهی قصیده معاصر عربی، ترجمه حسین میرزایی نیا و اسماعیل درخشان، مشهد: مینوفر.
۵. بنعمارة، محمد. (۲۰۰۱). الأثر الصوفي في الشعر العربي المعاصر، ط ۱، المغرب، شركة التشر والتوزيع، الدار البيضاء.
۶. الحداد، علی. (۱۹۸۶). أثر التراث في الشعر العراقي الحديث، بغداد: دار الشؤون الثقافية.
۷. داد، سیما. (۱۳۸۵). فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید.
۸. زاید، علی عسری. (۱۹۸۷). استدعاء الشخصيات التراثية في الشعر العربي المعاصر، طرابلس: منشورات الشركة العامة للنشر والتوزيع.

۹. زوزنی، حسین بن احمد. (۱۳۷۴). کتاب المصادر، تهران: البرز.
۱۰. ستاری، جلال. (۱۳۸۴). جهان اسطوره‌شناسی، اسطوره در جهان عرب و اسلام، تهران: مرکز.
۱۱. سلیمان، خالد ا. (۱۳۷۶). فلسطین و شعر معاصر عرب، ترجمه شهره باقری و عبدالحسین فرزاد، تهران: چشمه.
۱۲. صادقی اردستانی، احمد. (۱۳۹۱). میثم تمار، تهران: مشعر.
۱۳. الصُّحیح، جاسم. (۲۰۰۴). دیوان اعشاش الملائكة، لبنان: دارالهادی للطباعة والنشر.
۱۴. عباس، احسان. (۱۹۹۲). اتجاهات الشعر العربي المعاصر، بیروت: دار الشروق.
۱۵. عبو، عبدالقادر. (۱۳۹۳). فلسفه زیباشناسی در فضای شعر معاصر عربی، ترجمه حسین میرزایی نیا و معصومه حنایی فریمانی، مشهد: سخن گستر.
۱۶. عسقلانی، ابن حجر. (۱۹۹۵). الإصابة فی تمييز الصحابة، ج ۳، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۷. فتوح، احمد محمد. (۱۹۸۹). الحداثة الشعریة من منظور الرمزي، القاهرة: دارالهامی.
۱۸. الفراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹). کتاب العین، قم: نشر هجرت.
۱۹. مجلس التعاون لدول الخلیج. (۲۰۰۷) دلیل الادباء بدول مجلس التعاون، ط ۱، الریاض: دارالمفردات.
۲۰. محدثی، جواد. (۱۳۷۵). میثم تمار، قم: مرکزانتشارات دفترتبلیغات اسلامی.
۲۱. محمدسعید، فاطمه زهراء. (۱۳۷۸). سمبولیسم در آثار نجیب محفوظ، ترجمه نجمه رجایی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
۲۲. معتزلی، ابن ابی الحدید. (۱۳۶۳). شرح نهج البلاغة، قم: مکتبه ایه الله المرعشی النجفی.
۲۳. الملائكة، نازک. (۱۳۹۷). رویکردهایی در تحلیل و نقد شعر معاصر عربی، ترجمه طیبه سیفی و رقیه خرمی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۲۴. موسوی زنجان رودی، سید مجتبی (۱۳۷۷). میثم تمار گنجینه اسرارعلی (ع). قم: انتشارات میثم تمار.
۲۵. موسی، خلیل. (۲۰۰۰). قراءات في الشعر العربي الحديث والمعاصر، دمشق: منشورات اتحاد الكتاب العرب.
۲۶. نوری، میرزاحسین. (۱۴۰۸). مستدرک الوسائل، بیروت: مؤسسة آل بیت.
۲۷. امین مقدسی و سمیرا فراهانی. (۱۳۹۸). «نقاب ابوذر غفاری در شعر معین بسیسو»، فصلنامه نقد ادب معاصر عربی، سال دهم، شماره ۲۰. صص ۴۹-۲۵. Doi: 10.22034/mcal.2020.9906.1787
۲۸. حبیبی، علی اصغر و عبدالحمید احمدی. (۱۳۹۳) «ثنائية التوظيف لقناع المسيح في شعر السياب». مجله زبان و ادبیات عربی. سال ششم. شماره ۱۱، صص ۱۴۷-۱۷۲. Doi: 10.22067/jall.v6i11.43458
۲۹. طاهری، محمد. (۱۳۸۸). «نگاهی به سیر آراء و عقاید درباره نظریه محاکات»، ادب پژوهی، شماره ۱۰، صص ۲۰۷-۲۲۶.
۳۰. نجفی ایوکی، علی. (۱۴۰۱). «خوانش‌های گوناگون شاعران معاصر عربی از داستان حضرت ایوب». مجله زبان و ادبیات عربی. سال پنجم. شماره نهم. صص ۱۵۷-۱۸۷. Doi:10.22067/jall.v5i9.37333
۳۱. همتی، شهریار و حامد پور حشمتی. (۱۴۰۱). «تقنية قناع الشخصيات التراثية وتوظيفه الدلالي في شعر سليمان العيسى». مجله زبان و ادبیات عربی، سال چهاردهم. شماره ۲۸، صص ۱-۱۷. Doi: 10.22067/jallv14.i1.66458

References

The Holy Quran

- Al Farahidi, K. (1988) *Kitab al-'Ayn*, Qom: Hijrat Publishing. [In Arabic].
- Suleiman, K. (1997) *Palestine and contemporary Arab poetry*, translated by Shahreh Bagheri and Abdul Hossein Farzad, Tehran: Cheshme. [In Persian].
- Abbas, E. (1992). *Contemporary Arabic poetry trends*, Beirut: Dar al-Sharooq. [In Arabic].
- Abw, A. (2013). *Aesthetic philosophy in contemporary Arabic poetry*, translated by Hossein Mirzaei Nia and Masoume Hanai Farimani, Mashhad: Sokhon Gostar. [In Persian].
- Al Hateit Al-Amili, H. (2016). *Diwan Al-Muhajir Al-Amili*, Beirut: Dar and Al-Hilal Library. [In Arabic].
- Al-Malaika, N. (2017). *Approaches in the analysis and criticism of contemporary Arabic poetry*, translated by Tayyaba Seifi and Roghieh Khormi, Tehran: Shahid Beheshti University. [In Persian].
- Al-Sohayyih, J. (2004). *Divan Ashash Al-Malaika*, Lebanon, Dar al-Hadi for printing and publishing. [In Arabic].
- Moghadasi, A. Farahani, S. (2018). "Abuzar Ghaffari's veil in Moeen Besiso's poem", *Quarterly Journal of Contemporary Arabic Literature Review*, 10(20), 25-49. [In Persian].
Doi: 10.22034/mcal.2020.9906.1787
- Asghalani, I. H. (1995). *Al-Iṣābah fī Tamyīz al-Ṣahābah*, vol. 3, Beirut: Dar al-Kutub Al-Ilmiyyah. [In Arabic].
- Belhaj, K. (2016). *The influence of ethnic heritage in shaping contemporary Arabic odes*, translated by Hossein Mirzaeinia and Ismail Derakhshan, Mashhad: Minofar. [In Persian].
- Benamara, M. (2001). *The Sufi impact on contemporary Arabic poetry*, edition 1, Morocco: Publishing and Distribution Company, Aldar Albayda. [In Arabic].
- Dad, S. (2006). *Dictionary of Literary Terms*, Tehran: Marvarid. [In Persian].
- Fatuh, A.M. (1989). *Poetic Modernism from the point of view of symbolism*, Cairo: Darulhani. [In Arabic].
- Haddad, A. (1986). *The Impact of Heritage on Modern Iraqi Poetry*, Baghdad: Dar Al-Sha'un Al-Thaqafia. [In Arabic].
- Habibi, A & Ahmadi, A. (2013). "The Duality of Al-Masih's Convince in the Poetry of Al-Siyab", *Journal of Arabic Language and Literature*, 6(11). 172-147. [In Persian].
Doi:10.22067/jall.v6i11.43458
- Hemti, S & Pour Hashmati, H. (2022). "The Technique of contenting traditional personalities and the role of the interpreter in the poetry of Suleiman Al-Eisa", *Journal of Arabic Language and Literature*, 14(1). 1-17. Doi:10.22067/jallv14.i1.66458. [In Persian].
- Ibn Manzoor, M. (1993). *Lisan Al-Arab*, Beirut: Dar Al-Sader. [In Arabic].
- Ismail, E. (1994). *Contemporary Arabic poetry (issues, artistic and moral phenomena)* Cairo: The academic library. [In Arabic].
- Mohammad Saeed, F.Z. (1999). *Symbolism in the works of Najib Mahfouz*, translated by Najmeh Rajaei, Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad. [In Persian].
- Mohddathi, J. (1996). *Meysam Tammar*, Qom: Islamic Propaganda Office Publishing Center.
- Mousavi Zanjan Rudi, S. M. (1999) *Maysham Tammar* Treasure of Asrar Ali (AS), Qom: Maysham Tammar Publications. [In Persian].

- Musa, K. (2021). *The color and flavor of Arabic poetry in the 20th and 21st centuries*, translated by Fatemeh Shams, Isfahan: Mashahir Farda. [In Persian].
- Mu'tazili, I. (1984). *Explanation of Nahj al-Balaghah*, Qom: Ayatollah Marashi Najafi Library publisher. [In Arabic].
- Najafi Eyvaki, A, "Various readings of contemporary Arabic poets from the story of Hazrat Ayub", *Journal of Arabic Language and Literature*, 5(9), 157-187. [In Persian].
Doi :10.22067/jall.v5i9.37333
- Nuri, M. (1987). *Mustadrak Al-Wasail*, Beirut: Al-Bayt Institute. [In Arabic].
- Sadeghi Ardestani, A. (2013). *Meysam Tammar*, Tehran: Mashaar. [In Persian].
- Star, J. (2005). *World of Mythology, Mythology in the Arab and Islamic World*, Tehran: Markaz. [In Persian].
- Taheri, M. (2009). "A Look at the Course of Opinions and Opinions about the Theory of Simulations", *Adab Pozuhi*, No. 10, 207-226. [In Persian].
- The Cooperation Council for the Gulf States, (2007) *A guide for writers in the GCC states*, 1st .edition, Riyadh: Dar Al-Mufradat. [In Arabic].
- Zayed, A. (1987). *Summoning Heritage Figures in Contemporary Arabic Poetry*, Tripoli: Publications of the General Company for Publishing and Distribution. [In Arabic].
- Zozani, H. (1995). *Kitab al-Masader*, Tehran: Alborz. [In Persian].